بسم الله الرحمن الرحیم

کارگاه مکاسب استاد بغدادی

**جلسه اول:**

در این جلسات خیلی از چیزهایی که حسرت میخورم ای کاش خودم هنگام مکاسب میدونستم را باهم کار میکنیم.

* + اسامی که در مکاسب می آید را باید اجمالا بشناسیم و بعد کتاب شناسی آن ها را هم انجام دهیم که این کتاب شناسی خیلی مهم است.

اینترنت مثلا ویکی فقه و ویکی شیعه خیلی چیزی دارند، قسمت کتاب شناسی نرم افزار نور هم عالی است.

وقتی کتاب شناسی مثلا علامه حلی را انجام دادیم، باید بفهمیم در بین کتاب های علامه مهم ترین کتابی که به درد مکاسب ما میخورد، کدام است؟

ملاک مهم ترین کتاب از بین کتب مثلا علامه، کتابی است که استدلال بیشتری دارد. نه اینکه کتابی که آخرین نظر علامه در آن است برای ما مهم باشد.

(یک راه برای تشخیص کتب استدلالی علما از کتب فتواییشون : غالبا کتاب های استدلالی بیست سی جلد هستند اما فتوایی ها دو سه جلد بیشتر نیستند)

نظر آخر مثلا علامه حلی چیست هم بعضی وقت ها مهم میشود، مثلا در اینکه شهرت این فتوا چیست یا در فتوایی که اجماع وجود داشته باشد، اینجور جاهایی نظر نهایی یک فقیه برای ما مهم است.

* + یک نجار حرفه ای دارد یک محصول حرفه ای می سازد تمام این فرایند تولید محصول را فیلم گرفتند و دارند به شما نشان میدهند.

فقه مثل فلسفه نیست، فقه مثل اصول نیست. فقه همه علوم در آن دخیل است و خیلی ریزه کاری دارد و سخت است. پس خوب باید ببینید که شیخ دقیق دارد چه کار میکند. فقه هم که میگوییم منظورمان فقه استدلالی است که مکاسب اینجوری است نه لمعه که خیلی مختصر بود.

 همین ابتدای بیع مکاسب و بیع لمعه را که مقایسه میکنید مکاسب دوازده صفحه تعریف بیع است اما لمعه خیلی مختصر بود.

خلاصه حرف، این است که لمعه، فقه شهدین است برای همین ارجاع به دروس و ذکری در آن زیاد میبینید اما مکاسب، فقه شیعه است و قیل و قال ها در مکاسب خیلی بسط پیدا کرده.

فرق دیگر لمعه با مکاسب این است که لمعه درسی است اما مکاسب درس خارج است و کتاب درسی نیست.

حالا شما از یک کتاب که شرح یک عالِم بر عالِم دیگری است رسما وارد درس خارج میشوید که این کاملا بر خلاف شیب مهندسی هر علم است.

همه این ها گفته شد که بدانید فضای لمعه با مکاسب خیلی خیلی فرق میکند برای اینکه بتوانید بفهمید شیخ دارد چه کار میکند **قدم اول این است که تسلط به تاریخ قبل از شیخ و قله های قبل از شیخ به خصوصه باشید.**

مثلا باید بدانید شیخ طوسی چه کتاب هایی دارد، چه کتاب هایشش استدلالی است مثلا **مبسوط** و **نهایه** شیخ به درد ما در مکاسب میخورد.

یا مثلا علامه حلی چه کتاب هایی دارد، چه کتاب هاییش استدلالی است مثلا کتاب **منتهی** ، **تذکره** و **مختلف** علامه به درد مکاسب میخورد. خب این ها باهم چه فرقی دارد، سبک هرکدام چیست.

محقق کرکی هم هکذا

صاحب جواهر هم هکذا.

متاسفانه استاد ها هم شاگرد ها را راحت میکنند و میگوید شما به این سه حاشیه رجوع کنید کنار مکاسب. در صورتی که قدم اول این است که متن شیخ را دقیق بفمید که دارد چه کار میکند و این حرف را ناظر به کی در چه کتابی دارد میزند.

الان داریم توضیح میدهیم که کارهای قبل از شیخ را باید خوب بفهمیم تا متن مکاسب را دقیق بفهمیم، قبل شیخ را تا رجوع نکنیم و نفهمیم که شیخ ناظر به چی چیزی دارد صحبت میکند، ظرافت های نجاری شیخ را درک نمکنیم. چرا اینقدر برایمان مهم است که مکاسب را دقیق بفهمیم؟ چون شیخ فقاهتش فقاهت استاندارد است. فقاهتش ملاک است.

اما به طور مثال مقدس اردبیلی، ابن ادریس فقاهتشان استناندارد نیست و فقاهتشان ملاک نیست.

شیخ را که بعد یکی دو سال عادت کردید و خوب دیگر او را متوجه میشدید باید بروید سراغ قله های بعد از شیخ در فقه.

قله های بعد از شیخ را میشود این ها نام برد: سید یزدی، صاحب عروه، میرزای شیرزای، میزا ابولحسن اصفحانی، آقای بروجردی و امام و آقای خویی.

بعد از شیخ نکته ای که دارد این است که در فقه همه ناظر به شیخ هستند. برای همین اگر کار شیخ را خوب فهمیدید کم کم میتوانید متوجه بشوید بعد شیخ چه کسانی کار شیخ را تکمیل و چه کسانی پس رفت کردند. خلاصه باید تنفس کنید در فضای فقهاء.

در طول این مدت مکاسب خوانی، که شیخ طوسی را بررسی میکردید، علامه را رجوع میکردید، جواهر همین طور، شیخ هم که محور کارتون بوده بعد شیخ هم به، سید یزدی و صاحب عروه و آقای بروجری و امام و آقای خویی رجوع میکردید و کار های مختلف رو دید، کم کم به این سمت میروید که بین این فقاهت های موجود این سبک و روش بهتره و بعد میروید به سمت تکمیل آن.

کسانی که این مسیری که گفتم باید طی شود را دنبال میکرند یعنی در فقه کار جدی میکردند غالبا به آقای بروجردی گرایش پیدا کردند.( در فقه به آقای بروجردی علاقه مند میشوند، فقه را به اصول سرایت ندهید)

**سه تا علم هستند که خیلی خوب باید از هم تفکیک کنید و خوب کار کنید تا بعدش بتوانید خوب این سه تا را باهم ترکیب کنید: فقه و اصول و رجال.**

هیچ علمی هم ردیف این سه علم نیست برای روش عمیق فهم دین.

فلسفه ربطی به اینجا ندارد. کسی در این فضا فلسفه هم کار نکرده باشد به مشکل خیلی عمیقی بر نمیخورد. عده ای در همین قم میگویند کسی که فلسفه کار نکرده باشد فقیه نیست. به نظرم این ها یا فلسفه خوب کار نکردند یا فقه.

شیخ طوسی اصلا فلسفه کار نکرده بوده. بله جای خودش که فقه اکبر باشد خیلی خیلی اثرگذار است در لایه فقه احکام هم، در اصول فقه اثراتی میگذارد که اینم باید برسی شود که خیلی شور نشود. مثلا از قله های فقاهتی که فلسفه هم کار کرده بوده علامه حلی است که خیلی ها همین را ضعف علامه در فقه میدانند.

وقتی گفته میشود علامه حلی در قله است، شیخ طوسی در قله است سریع ذهن میرود روی فقه این قله ها اما وقتی گفته میشود فلانی در قله است یعنی شما باید با این سه علم، طرف را برسی کنید.

همان طور که در فقه و اصول سبک های مختلفی داریم در رجال هم سبک های مختلفی داریم. به طور کلی میشود گفت سه سبک داریم: سبک آقای خویی، سبک آقای بروجردی، سبک آقای شبیری

برای حدیث این سه تا شهر مهم است: ری، قم و بغداد.

یک چیزی که الان خیلی راحت میشود گفت حتما باید کار کنید تاریخ حدیث است. «تاریخ حدیث شیعه» آقای طباطبایی، «اندیشه شناسی محدثان حله»، نشر دار الحدیث.

برای ری کتاب «کافی و کلینی » کتاب خوبی است. برای قم کتاب« مکتب حدیثی قم» نشر زائر چاپ کرده. برای بغداد کتاب «گفتمان حدیثی بین قم و بغداد» موسسه شیعه شناسی با اسم دوره شکل گیری تشیع امامی چاپ کرده.

«هدایه الطالب الی مصادر کتاب المکاسب»، چاپ موسسه ائمه اطهار آیت الله فاضل: این کتاب کل مکاسب را گشته و همه کتاب هایی که شیخ در مکاسب از آن ها نقل کرده را جمع کرده.

با این کتاب اولا میشود به این پی برد که شیخ بیشترین عنایت را به چه کسی داشته ثانیا یک کتاب خوب برای تاریخ فقه هم میتواند باشد.

در تاریخ فقه باید به این برسید که قبل از شیخ به تربیت پنج تا از مهم ترین فقهاء در تاریخ فقاهت شیعه این ها بودند و لاغیر، که باید برای این و لا غیر استدلال داشته باشی. مثلا چرا علامه حلی را جزء قله ها میدانم اما محقق حلی را نگفتم.

تاریخ فقه آقای سبحانی کتاب خوبی است چون آیت الله سبحانی خودشان فقیه میباشند.

در همین برسی های تاریخی مثلا باید به چنین نتایجی خودتان برسید که شیخ عاشق کاشف الغطا است، عنایت به علامه دارد. عنایتی به صاحب جواهر ندارد.

البته یک نکته را باید توجه کنید که وقتی به هدایه الطالب رجوع میکنید و میبینید شیخ از فلان کتاب 30 بار نقل کرده دلیل نمیشود که شیخ عنایت به فقاهت نویسنده آن کتاب دارد.

غیر از هدایه الطالب برای اینکه کم کم بتوانیم کسانی که فقاهتشان را شیخ عنایت داشته پیدا کنیم این است که به جلد های رجوع کتاب مکاسب 2 و 4 و 6 رجوع کنیم چون آخر این جلد ها فهرستی مثل هدایه الطالب دارد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

**جلسه دوم:**

* + از بین همه فقهای قبل از شیخ انصاری پنج نفر را به عنوان قله معرفی کنید و برای مدعایتان، استدلال مطرح کنید.

یا بفرمایید چرا بنده این پنج فقیه را قله های قبل از شیخ شمردم: شیخ طوسی، علامه حلی، محقق کرکی، ........،........

چرا شیخ طوسی را گفتم اما شیخ مفید را نگفتم؟ چون فقه شیخ مفید، تقریبا فقه روایی است و خود روایات را نقل میکند. نقل از معصوم که چیز بدی نیست. اشکال این بود که روایت برای همه فروعات فقهی ما نداشتیم. برای همین اهل سنت اشکالی که بر ما میکرند این بود که فقه شما کم فرع است. اولین کسی که به طور جدی میخواهد به این اشکال پاسخ بدهد، شیخ طوسی. شیخ طوسی در کتاب مبسوطش این کار را انجام داده و همین نکات را در مقدمه مبسوط اشاره کرده است.

شیخ طوسی خودش مطرح میکند که از علمای خودمان هم میترسیدم که اگر بخواهم اجتهاد در فروعی بکنم که در موردش روایت نداریم باید از عین لفظ روایت خارج بشوم ولی با این حال این کار را میکنم.

 خود شیخ میگوید: من به سبک علمای قبلی هم فقه نوشتم که آن کتاب نهایه باشد اما الان در کتاب مبسوط اینکار را نمیکنم.

چرا علامه را گفتیم اما محقق حلی که صاحب شرایع است و معروف است اعم اعصار کل فقهای شیعه است را نگفتیم؟ چرا علامه را گتفیم اما شهید اول و ابن ادریس را نگفتیم؟

چرا محقق کرکی را گفتیم اما شهید ثانی را نگفتیم؟ الی آخر.

* + در جلسه قبل به این رسیدم که مکاسب بر شانه فقهای قبلی است بنابر این روی آن ها باید کار کنیم. البته روی همه فقهای قبلی هم که نمیتوانیم کار کنیم پس باید برویم سراغ قله های روش فقاهت قبل از شیخ. که اگر روی این ها کار کنیم میتوانیم بگوییم 95 درصد علما را کار کردیم. اگر بتوانیم برسیم که قله ها چه کسانی بودند و کدام کتاب هاشون به درد هدفی که ما داریم میخورد(هدف دیدن روش های مختلف از فهم های دین است) به یک بصیرت علمی در فقه رسیدم. این ها علم فقه نیست اما بصیرت فقهی است. یعنی شما میدانی که باید مبسوط شیخ را مفصل کار کنی و علت آن را هم میدانی. بعد سراغ قله بعدی میروی. البته برای اینکه بتوانیم روش های فهم دین قله ها و تفاوت آن ها را کشف کنیم باید با یک سری سوالات مشخص سراغ کتب مشخص شده قله ها رفت.
	+ بحث این جلسه با این سوال شروع میشود:

اگر کسی روی تاریخ فقه و فقهاء متمرکز شود آیا میتواند بین هزان فقیه قبل شیخ، چهار پنج تا قله فقاهت مشخص کند؟ یعنی اگر بخواهم به اون بصیرت فقهی برسم کار کردن روی تاریخ فقه کافی است؟

کافی نیست. بلکه باید فقه و اصول و رجال کار کرده باشید تا بتوانید تحلیل درستی داشته باشید. مثلا در تاریخ مهم از مقاطع مهم، دوره اخباری گری است. اخباری گری قرن ده و یازده بودند. از بین علماء ده قرن گذشته با علامه حلی خیلی مشکل دارند. چرا این شکلی است؟ این سوال بنده از فقه شروع شد اما وارد رجال شد یعنی جوابش به رجال علامه بر میگردد. خلاصه چون فقاهت ترکیبی از این سه علم است، هر سه نیاز است.

یعنی برای اینکه شما بتوانی قضاوت کنی روش فهم علامه حلی از دین چیزی است که بیشتر مورد رضایت اهل بیت است یا روش فهم اخباری گری نیاز داری این سه علم را بدانی.

حالا غیر از این سه علم چیز دیگری نیاز نیست؟ جوابش این است که برای سطح متوسط، برای نظر نهایی دادن این سه علم کافی است. اما برای سطح بالاتری علاوه بر این سه تا، علم تفسیر و کلام خیلی اثر ویژه دارد.

وقتی نگاه به شیخ طوسی میکنیم متوجه میشویم، شیخ طوسی غیر از اینکه فقیه و اصولی و رجالی، کلامی و مفسر هم میباشد. تفسیر و کلام خیلی بین علمای ما جدی بوده. برای اینکه ببینم در شیخ طوسی چه فرایندی طی شد که فقه او فقه قله ای شد، باید نگاه کنیم شیخ طوسی درگیر با چه علومی بوده.

چرا کلام و تفسیر در بین علما جدی بوده؟ این جوابش باز میگردد به اینکه ببینیم دین اسلام چه علومی را آورده.

کلام و تفسیر و فقه سه علمی هستند که از زمان خود حضرت زمان رسول شروع شد. حدیث به عبارتی مقسم این سه تا بود. فقه و کلام از حدیث جدا نبوده. از عصر غیبت به بعد وارد فقه اجتهادی در برابر فقه روایی میشویم. وارد کلام عقلی در مقابل کلام روایی میشویم.

طبیعی هم است که از زمانی که اسلام آمد این سه علم به وجود بیاید چون کلام یعنی عقاید اسلام، فقه یعنی احکام اسلام، تفسیر هم یعنی روش فهم کتاب اسلام.

این سه تا قسم چهارمی ندارد، حدیث هم همان طور که گفته شد مقسم این ها بوده. برای همین بنده اسم این بحث ها را **«نظام یک پارچه علوم ویژه اسلامی»** گذاشتم.

یک سری علوم هم هستند ربطی به اسلام ندارد مثل منطق، ادبیات عرب، عرفان و فلسفه که اسلام وقتی آمد روی این ها اثر گذاشت، این ها را ارتقاء داد ولی اینجوری نیست که با آمدن اسلام این ها تولید شدند.

خلاصه این سه علم کلام و تفسیر و فقه، در عصر معصومین بارزترین علوم بودند و بیشترین حجم کتاب هایی که نوشته شده برای این سه علم است. بیشترین سلسله شاگرد و استادی برای این سه علم است. البته این سه علم به ویژه کلام و فقه در بستر روایت بوده مثلا کتاب فقهی عصر معصوم کتابی است که زراره روایات ارث را جمع کرده. یا امروزه ما میگوییم ما یک دسته تفاسیر روایی داریم یک دسته غیر روایی. در زمان عصر معصومین اینجور دسته بندی نبوده بلکه همش روایی بوده.

یکی از جاهایی که طلبه ها ضعف دارند این است که نمیدانند علماء در عصر معصومین در چه فضایی تنفس میکردند. برای همین به طور مثال الان واژه محدث که در برابر مجتهد می آید یک ذهنیت منفی درباره محدثین پیدا میکنیم در صورتی که محدث بودن بد نیست. تقسیم محدث و مجتهد برای بعد از عصر غیبت است.»

گفتیم که برای جمع بندی نهایی در بهترین شیوه فقاهت، علاوه بر اصول و رجال و فقه ، به کلام و تفسیر هم نیاز داریم و اسم آن را نظام یک پارچه علوم ویژه اسلامی گذاشتیم.

سوال: تفسیر و کلام چه طوری به درد فقه میخورد؟ تفسیر و کلام در عصر معصومین غالبا روایی بوده در نتیجه خیلی از چیزهایی که الان ما توقع داریم در کتب فقهی باشید در دل تفسیر می آورند.

یا یک سری جا ها برای مبانی اصولی علمای زمان اهل بیت باید به کتب کلامی رجوع کنیم.

ولی به طور کلی برای کشف بهترین روش فهمیدن دین سه علم فقه و اصول و رجال اثرشان ملموس تر و نزدیک تر ولی برای عمیق تر شدن حتما کلام و تفسیر باید کار شود.»

* + یک نکته اینکه وقتی به طور مثال علامه حلی به عنوان قله فقاهت معرفی میشود باید دقت شود که در کدام علوم قوی تر و کدام ضعیف تر است. به نظر خودم علامه حلی در فقه عالی بوده، در منطق و فلسفه متوسط بوده، در رجال ضعیف بوده : این ها روی فقاهت علامه اثر گذاشته. اخباریون یکی از مهم ترین علت هایی با علامه اینقدر بد بودند به خاطر مبانی رجالی ایشون بوده.

خلاصه اینجوری نیست که شیخ طوسی که شیخ الطائفه است در همه زمینه ها شیخ الطائفه باشد. یا شیخ انصاری که شیخ اعظم است در همه زمینه ها شیخ اعظم باشد.

* + تا حالا سوالمان این بود که با برسی هایی که میکنید پنج تا از قله های فقاهت را نام ببرید. الان سوالی که یک درجه سوال سخت تری هم است میپرسیم: در کل فقه شیعه چند تا مکتب فقهی داریم؟

الان تا گفته میشود مکاتب فلسفه را بگویید میگویید: اشراق و مشاء و حکمت متعالیه. اما در فقه اصلا هیچ عددی هم به ذهنتان نمی آید.

مقدس اردبیلی واضح است که یک مکتب است چون یک سری مبانی و نگاه های خاصی دارد. گرچه دارای مکتب است اما در قله نیست.

شیخ طوسی یک مکتب است. آقای بروجردی یک مکتب است.

غیر از مکتب یکی دیگر از سوالاتی که باید به پاسخش برسیم این است که نقطه عطف های فقاهت شیعه در کل تاریخ چه زمان هایی بوده.

شما با این دغدغه باید بروید سراغ علمایی که الان زنده هستند و دغدغه فقاهت دارند چون کتابی که به اسم مثلا مکاتب فقاهی باشد کم داریم.

حضرت آقا به عنوان یک فقیه در مورد نقاط عطف تاریخ فقاهت شیعه، آن را به پنج قسم تقسیم میکنند.(تاریخ: 13/09/74)

نکته: نقطه عطف و قله ها که گفته میشود همراهش رشد و ارتقائی در فقه میباشد اما مکتب لزوما این جوری نیست. مثلا اخباریون یک مکتب فقاهتی دارند.

معرفی کتاب: کتاب « اخباری گری» نوشته آقای ابراهیم بهشتی، نشر دارالحدیث: به این سوالات باید بتوانید پاسخ بدهید: چه طور شد که اخباری ها روی کار آمدند؟ آیا اخباری ها محسناتی دارند که الان به درد فقاهت ما بخورد؟

 کتاب «مکاتب فقاهتی» نوشته آقای......... (کل این کتاب را بخوانید و سعی کنید نقدش کنید).

 کتاب «مکتب آقای بروجردی»، یک خانوم نوشته، نشر بوستان کتاب

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

**جلسه سوم:**

* + آن چیزی که در پایان جلسه گذشته مطرح شد کلام حضرت آقا بود. کلید واژه مهم حضرت آقا «فقاهت» بود. که تاکید داشتیم باید بین فقه و فقاهت تفکیک شود که خود حضرت آقا هم همین را میگفتند.

شما اگر همه فقه علامه حلی را بلد باشید لزوما این جوری نیست که شیوه فقاهت علامه را هم بدانید. در این صورت اگر مسئله جدیدی که الان مطرح میشود اگر شما فرض کنید زمان علامه مطرح میشد، نمیدانید علامه چه پاسخی به این مسئله میدادند. اما اگر فقاهت علامه را به دست آورده باشید پاسخ علامه را میدانید.

در مکاسب هم کاری که شما برای عمیق خوانی آن باید بکنید همین است که به شیوه فقاهت شیخ انصاری برسید:

در ابتدا که تمرکزتون باید روی فهم خود مکاسب و مسائل اون باشد.

بعد آرام آرام باید جا به جای مکاسب اصطیاد کنید یعنی شیخ در فقهش با عقل چگونه رفتار میکند؟ با عرف چگونه رفتار میکند؟ با تنقیح مناط؟ با الغاء خصوصیت؟ بامقاصد شریعت؟ با مصلحت؟ در برسی سندی چگونه برخورد میکند؟ شیخ چگونه با کلمات قبل از خود برخورد میکند؟

خلاصه هر چیزی که امکان دارد در آن شیوه استنباط شیخ اثرگذار باشد را باید کم کم اصطیاد کرد. بعد از اصطیاد این ها، این ها را باید در یک نظام یکپارچه قرار بدهید و برسید به نظام استنباطی شیخ انصاری.

زمانی شما میتوانید ادعای داشتن نظام فقاهت شیخ انصاری را بکنید که اگر یک مسئله ای که شیخ آن را در دیگر کتبش حل کرده و شما آن را ندیدید ولی اگر آن مسئله را بگذارند جلوی شما، دقیقا نتیجه ای را میگیرید که شیخ گرفته.

رسیدن به فقاهت شیخ انصاری یا به عبارتی مذاق شیخ انصاری چیزی است که دو سه سال طول میکشد.»

* + حضرت آقا کلامشان این بود که روی شیوه فقاهت باید **تمرکز** شود. متاسفانه بعضی از اساتید طلاب را غرق فروعات فقهی میکنند. بعد باخود میگویی من میخواستم مجتهد بشوم چرا هیچ طوری این ملکه در من ایجاد نمیشود.

تازه این را هم باید توجه کرد که، همه آنچه در مورد به دست آوردن شیوه فقاهت قله ها و مقایسه آن ها باهم و در نتیجه اتخاد یک شیوه فقاهت نهایی برای خود باشد گفتیم یکی از ارکان اجتهاد میباشد.

موضوع شناسی و رسیدن به نظام پشت پرده آیات و روایات دو رکن دیگر اجتهاد میباشد.

* + تفکیک فقه و فقاهت در کلام حضرت آقا: حضرت آقا در تاریخ سیزده، نه، هفتاد و چهار بحث فقاهت را مطرح میکنند که در آخرش بگویند فقه امروز زمانی میتواند نیاز های جهان امروز را جواب بدهد که شیوه فقاهتمون را ارتقاء بدهیم. چون ما این اصل کلامی را داریم که دین در همه اعصار بهترین پاسخ را برای سوالات و نیاز ها دارد. این اصلی کلامی را وقتی میخواهی در صحنه عمل پیاده کنی میبینی امروزه نیاز است که شیوه فقاهتت ارتقاء پیدا کند.

 بین فقه و فقاهت و هم چنین محصول فقهی تفکیک کنید: فقه آن استدلالات و بحث هایی است که در مسئله آورده میشود. فقاهت آن شیوه اجتهاد و استنباط است که مختص یک مسئله هم نیست اما استدلالات فقهی یک مسئله با مسئله دیگر ممکن است متفاوت باشد. محصول فقهی هم نتیجه کار فقهی یا همان فتوا است.

* + این فقاهت به کدام سمت باید حرکت کند: حضرت آقا بحث فقاهت را مطرح کرند در تاریخ سی و یک، شش، هفتاد مطرح کرند که در اینجا اشاره میکنند: فقاهت باید بر اساس فقه اداره نظام باشد. فقه ما از طهارت تا دیات باید ناظر به اداره یک نظام باشد.

بیست و چهار، هشت، هفتاد و یک هم به این نکته اشاره میکنند.

برای اینکه بتوانیم دستگاه فقاهت حکومتی تولید کنیم بدون توجه به تراث این کار را نمیشود کرد. همان طور که ملاصدرای چند قرن پیش با اینکه حکومتی هم در کار نبوده اما فلسفه ای الان فلسفه تمدن سازیست کما اینکه آقا اشاره میکند. صاحب جواهر هم کارهایی کرده که فوق العاده است.

* + پیویند اصول با فقاهت: حضرت آقا در همان تاریخ سی و یک، شش، هفتاد تصریح میکنند علم اصول مطلوب همان فقاهت است.

شهید صدر سعی کرده در کتابش اینجور کاری کند و روش استنباط ارائه بدهد.

اصول جدای از ثراث رسی یک سری تراث مخفی دارد. کلید های پنهان اصولی در لابه لای کتب فقهی است. همان طور که علما تا الان این عناصر مشترکه را بیرون کشیدند هنوز هم چیزها است که میشود بیرون کشید.

اصول دقیقا از دل فقه میجوشد نه اینکه ساخته و پرداخته ذهنی باشد.